

که از قرآن و سنت و عقل و خرد به دست آورده‌ایم پیوسته لرزان بوده و به مرور زمان دگرگون گردد و این نکته را در يك مجلس طولانی در منزل آقای فاضل میبیدی در حضور دوست عزیزتان آقای «رخ صفت» یادآور شدم و درخواست کردم که در این مسأله تجدید نظر کنید.

۲. طرح مسأله «صراط‌های مستقیم» در مقابل قرآن که فقط به يك صراط تکیه می‌کند و می‌گوید: «وهذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله» (انعام/۱۵۳) باز فاصله را زیادتر کرد و قلوب مملو از مهر و محبت به بیان و قلم شیرین شما را، از شما دور ساخت.

۳. روزگاری مسأله حسن و قبح عقلی را مطرح کردید و از خود گرایش اشعرگری نشان دادید و نظرتان این بود که باید «حسن و قبح» را از شرع گرفت، نه از عقل، و آنچه قرآن و یا سنت متواتر بر زیبایی یا نازیبایی فعل صحه گذارده است، برای ما کافی است، دیگر نیازی به تحسین و تقبیح عقلی نیست.

در انجمن فلسفه و حکمت، سه نوبت سخنرانی درباره حسن و قبح عقلی

می‌زد، در آن دفتر یادداشت می‌کردید، تا بعداً جبران کنید و از این طریق به سفارش علمای اخلاق در مورد «مشارطه و مراقبه» جامه عمل می‌پوشانیدید.

بنابراین، باید در جستجوی علتی باشید که چرا آن قرب و منزلت، پس از مدتی قوس نزولی پیدا کرده است. باید در این پدیده که در زندگی شما رخ داده است کاوش کنید و علت آن را به دست آورید. روی آوردن سیل جوانان روزی، و دوری جستن دوستان و محبان، روز دیگر، دو پدیده‌ای است که قطعاً بدون علت نخواهد بود.

#### علل فاصله‌گیری‌ها

۱. دوستان شما از زمانی به تدریج از شما فاصله گرفتند که شما مسأله قبض و بسط شریعت را مطرح کردید و درباره آن کتاب مستقلی در چند صد صفحه منتشر کردید با این که حضوراً به جنابعالی عرض کرده بودم که این نظریه با خاتمیت ناسازگار است، زیرا شریعت ثابت، اما فهم متغیر سبب می‌شود که هیچ گزاره یقینی در اسلام نباشد و همه اندیشه‌هایی

## پاسخ آیت الله سبحانی

### به نامه دکتر سروش

﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ﴾

قرآن مجید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشمند محترم جناب آقای  
دکتر سروش

#### با اهداء سلام

نامه جنابعالی همراه با مصاحبه دوم که در برخی از روزنامه‌ها منتشر شده بود، به دستم رسید. برای این که در داوری، دچار لغزش نشوم دوبار آن را به دقت خواندم. لازم دیدم يك رشته تذکراتی را تقدیم کنم، امید است درباره آنها تأمل و دقت بیشتری فرمایید.

شکی نیست که شما پس از بازگشت از «لندن» به ایران، در آغاز انقلاب

اسلامی، مبدأ آثار نیک و سازنده‌ای بوده‌اید. کتاب «نهاد نا آرام» شما که در آن حرکت جوهری را به زیباترین بیان مطرح کرده‌اید، از ارزش بالایی برخوردار است. همچنین اثر دیگرتان به نام «دانش و ارزش» موجی در میان علاقه‌مندان به مسائل فلسفی و کلامی پدید آورد، و نیز تدریس نهج البلاغه از نظر اخلاقی اثر مثبتی داشت، و پیوسته شما در دل علاقه‌مندان و جوانان و عالمان دینی جای باز می‌کردید. دوست عزیز شما که نامش را نمی‌برم، نقل می‌کرد: هنگامی که جنابعالی در دبیرستان علوی درس می‌خواندید دفتری برای کارهای روزانه داشتید و اگر ترك اولایی از شما سر

ایراد کردم و در آنجا یادآور شدم که اگر حسن و عقلی را به کلی انکار کنیم حتی حسن و قبح شرعی نیز ثابت نمی‌شود، زیرا یکی از احتمالات این است که آنچه قرآن گفته، جدی نبوده و خلاف واقع بوده است. رفع این احتمال از خود قرآن امکان پذیر نیست، زیرا همان شبهه به گفتار دوم نیز متوجه است، اینجاست که باید از حسن و قبح عقلی بهره بگیریم و بگوییم که کذب و دروغ بر خداوند کریم که توانا و حکیم است، قبیح است و هر چه گفته است از صحت و استواری برخوردار پذیرفتید.

۴. خاتمیت و مرجعیت علمی امامان معصوم مطرح شد و دیدگاه شما این بود که مرجعیت علمی آنان با اصل خاتمیت سازگار نیست و در این مورد، نقدی حضور عالی ارسال شد و تاکنون پاسخ آن را دریافت نکرده‌ام، و همین نیز یکی از اسباب فراق و جدایی گردیده است.

۵. اخیراً نیز مسأله تفسیر وحی به نحوی که بیان خواهد شد، مصداق این

مثل شد که «گل بود و به سبزه نیز آراسته شد»!

شما باید در علل فراق و جدایی بیش از این فکر کنید و گزینه حضرتعالی همان نویسنده توانا و گوینده شیوا سخنی بودید که همه شما را دوست داشتند و اظهار علاقه می‌کردند.

۶. یکی از علل فراق و دوری، مطرح کردن سخنان دو پهلو است که موافق و مخالف برداشت‌های مختلفی از آن می‌کنند و بر فرض آن که برخی از این نظرات حضرت عالی صحیح و پا برجا شد (و از نظر من صحیح نیست) مصداق گفتار الهی است که می‌فرماید: «باطنه فیہ السرحمة وظاهره من قبله العذاب» (حدید/ ۱۳)

ما، در عصری زندگی می‌کنیم که عوامل گمراه کننده طیف جوان در آن، از ماهواره‌ها گرفته تا فیلم‌ها و رادیوها و افکار و اندیشه‌ها و ایسمهای نوظهور فراوان است و هر کدام ایمان جوانان ما را نشانه گرفته‌اند. در چنین شرایطی انتظار از آن تربیت شده و فارغ التحصیل دبیرستان علوی و شاگرد ممتاز شهید مطهری آن

است که از هر نوع سخن گفتن دو پهلو که باورها را می‌سوزاند پرهیزید و اگر آن دفتر دوران نوجوانی را به همراه دارید این ترك اولی‌ها! را در گوشه آن یادداشت بفرمایید.

مثلاً اگر همه ما می‌گوییم قرآن کتاب حضرت محمد ﷺ است، مقصود از آن این است که قرآن کتاب خداست که بر حضرت محمد ﷺ نازل شده است ولی شما این جمله را می‌گویید و پس از آن جملاتی را می‌آورید که بر خلاف مقصود همگان است، می‌گویید: «پیامبر در آفرینش قرآن، نقش محوری دارد»، یا «روحیات پیامبر از شادی و غمگینی در کتاب او اثر گذاشته است»، و یا «برخی از آیات قرآن از فصاحت و بلاغت بالاتری برخوردار نیست، و مربوط به روحیات و شجره‌ای است که این میوه از آن چیده شده است»!!

آیا این جمله‌ها و این نکته‌ها به هر نحوی که توجیه کنیم به ایمان جوانان کمک می‌کند یا خرمن ایمان آنان را آتش می‌زند؟ جنابعالی انتظار دارید که این نوع مسائل را برهنه و بدون دلیل مطرح کنید و

دوستان شما به سان گذشته نسبت به جنابعالی اظهار علاقه کنند و اگر از آنان بی‌مهری دیدید گله کنید و بی‌مهری آنان را با دو شعر بدرقه فرمایید:

نمی‌کنم گله‌ای لیک ابر رحمت دوست  
به کشتزار جگر تشنگان نداد نمی  
چرا به يك نی قندش نمی‌خرند آن کس  
که کرد صد شکر افشان از نی قلمی  
ولی دوستان در جواب شما  
می‌گویند:

تو خود گر کنی اختر خویش را بد  
مدار از فلک چشم نیک اختری را!  
از این تذکرات و یادآوری‌های خالصانه بگذرم و برگردم به مطالبی که در مصاحبه دوم و ناظر به نقد اینجانب بیان فرموده‌اید و موارد مهم آنها را بررسی کنم:

۱. حقیقت وحی در این مصاحبه؟  
واقعیت وحی در این مصاحبه در چند جمله بیان شده است که برخی را می‌آوریم:

الف. قرآن میوه شجره طیبه شخصیت محمد ﷺ بود که به اذن خدا ثمربخشی کرد، «توتی اکلها کل حین یاذن ربها»

و این عین نزول وحی و تصرف الهی است.

در جای دیگر می‌فرماید: «آن محمد که فاعل و قابل وحی است، بشری است مؤید و مطهر و لذا از کوزه همان بیرون تراود که در اوست» و از شجره طیبه وجود او جز میوه‌ای طیب بر نخواهد خواست.

در جای سوم می‌فرماید: «همین است معنای آن که وحی و جبرئیل تابع شخصیت پیامبر بودند و... قوه خیال پیامبر در فرایند وحی دخالت می‌کند... و شخصیت بشری تاریخی محمد ﷺ در قرآن همه جا جلوه‌گر است.

باز در جای دیگر می‌فرماید: پیامبر اسلام در فرایند وحی موضوعیت دارد، نه طریقت، و بشری است که قرآن بر او نازل و از او جاری شده است و هر دو تعبیر در متن قرآن آمده است. دو قید «نزول» و «بشریت» در عمیق‌ترین لایه‌های وی نزول دارند و بدون توجه به این دو صفت مهم نمی‌توان برای وحی تفسیری خردپسند عرضه کرد.

تحلیل

ما به همین بخش‌ها از سخنان جنابعالی بسنده می‌کنیم، آنگاه «وحی محمدی» (قرآن) را به داوری می‌پذیریم تا او در صحت این تفسیر خردپسند! قضاوت کند:

قرآن این نظریه را به شدت رد می‌کند. قرآن هرگز برای پیامبر نه موضوعیت قائل است و نه کلام خدا را میوه درخت پیامبر می‌داند، بلکه «وحی قرآنی» می‌گوید هر چه هست بدون دست خوردگی و بدون تصرف و بدون این که با افکار و اندیشه‌های بشری پیامبر آمیخته شود، زلال وحی را بر زبان او جاری ساخته است:

«وكذلك أوحينا إليك قرآناً عربياً» (شوری/ ۷).

«إنا أنزلناه قرآناً عربياً». (یوسف/ ۲)  
«ولقد أوحى إلى هذا القرآن لأنذرکم به و من بلغ» (آل عمران/ ۱۹).

«ولا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضی الیک وحیه» (طه/ ۱۱۴).

«قل إنما أتبع ما یوحى الی من ربی» (اعراف/ ۲۰۳).

قرآن اصرار می‌ورزد که وحی الهی را از هر نوع آمیختگی به سخن غیر خدا حتی روحيات پاک و متعالی پیامبر گرامی مصون بدارد، درحالی که شما بر عکس آن اصرار می‌ورزید. به این آیات یاد شده در زیر توجه بفرمایید:

«ولو كان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» (نساء/ ۸۲).

خواهشمندم در کلمه «من عند غیر الله» دقت کنید. هرگاه قرآن میوه شجره طیبه است، قطعاً میوه از شجره متأثر خواهد بود، در این صورت، از حالت زلالی بیرون آمده و وحی الهی آمیزه بشری پیدا خواهد کرد.

لابد مصاحبه آقای کاردینال «جان یوس تووان» مسئول گفتگو با مسلمانان در واتیکان را خوانده‌اید که می‌گفت: «من حاضر به گفتگوی دینی با مسلمانان نیستم، زیرا آنان اصلی را پذیرفته‌اند که ما نپذیرفته‌ایم. آنان می‌گویند: وحی الهی بدون دست خوردگی و به صورت زلال از مقام ربوبی بر قلب رسول خدا و آنگاه بر زبان او وارد شده و دست نخورده به دست آنها رسیده است.»

ولی نظریه شما که وحی الهی را میوه شجره طیبه وجود پیامبر می‌داند، هر چند این شجره را خدا کاشته باشد، سرانجام وحی را از حالت زلالی و دست نخوردگی بیرون آورده و رنگ بشری به آن می‌دهد.

آیا گفتار شما شبیه سخن آن کاردینال نیست؟ شما گفته‌اید:

«ساده‌تر تصویر باغبان و درخت است. باغبان بذر می‌کارد و درخت، میوه می‌دهد و این میوه همه چیزش از رنگ و عطر و شکل گرفته تا ویتامین‌ها و قندهایش مدیون و مرهون درختی است که از آن برمی‌آید. درختی که در خاک ویژه‌ای نشسته و نور و غذا و هوای ویژه‌ای می‌نوشد.»

هرگاه وحی الهی میوه شجره طیبه وجود محمدی باشد، و شخصیت او حالت فاعلی و قابلی دارد، پس چرا بر مطلب یاد شده در زیر تأکید می‌کند:

«لا تحزک به لسانک لتعجل به» \* إن علينا جمعه وقرآنه \* فإذا قرأناه فاتبع قرآنه \* ثم إن علينا بیانہ» (قیامت/ ۱۶-۱۹)

حاصل مفاد آیات این است: ای پیامبر زیانت را به خاطر عجله برای

خواندن قرآن حرکت مده، زیرا جمع آوری و خواندن آن برعهده ماست، پس هرگاه آن را تلاوت کردی از خواندن آن پیروی کن، حتی بیان و توضیح آن برعهده ماست.

هرگاه واقعاً معانی از خدا و صورت از پیامبر است، پس این همه نهی از عجله در قرائت، و امر به پیروی از تلاوت جبرئیل، چیست؟ هرگاه پیامبر با اختیار و آگاهی خود، آنچه را از وحی می گرفت، در این قالب می ریخت، دیگر شتابزدگی در تلاوت آن، چه معنی دارد و چرا قرآن می فرماید: «از تلاوت جبرئیل پیروی کن»؟ دقت در این آیات نشان می دهد که زلال وحی با همان مفاهیم و الفاظ که از نظر حکیمان الهی نوعی تنزل «غیب به شهود» است بر قلب رسول خدا فرود آمده و بر زبان او جاری شده و هیچ فردی در فاعلیت قرآن مؤثر نبوده است.

آیا با این وصف صحیح است که بگوییم «پیامبر در وحی نقش فاعلی داشته و موضوعیت دارد».

این نوع نظریه ها هر چند با نیت پاک عرضه شود، نتیجه آن کمک به کسانی است که از مقام و موقعیت وحی می کاهند

تا کم کم به آن آب و رنگ بشری بدهند و سپس اندیشه های خود را در کنار اندیشه های وحی الهی قرار داده و به تدریج منزلت وحی الهی را کم رنگ سازند؟ جناب آقای سرروش! شما «تجربه های دینی عارفان» را مکمل و بسط دهنده «تجربه دینی» پیامبر می دانید، و از این طریق مرز بین وحی نبوی را با وحی عارفان از میان می برید و در کتاب «تجربه دینی» حتی نوشته اید:

«چون وحی، تجربه دینی است، و تجربه دینی درباره دیگر انسان ها نیز روی می دهد، پس تجارب دینی دیگر نیز، به فریبی و غنای دین می افزاید و با گذشت زمان، دین بسط و گسترش پیدا می یابد، از این رو تجربه های دینی عارفان، مکمل و بسط دهنده تجربه دینی پیامبر است، و در نتیجه دین خدا رفته رفته، پخته تر می گردد. این بسط و گسترش در معرفت دینی بلکه در خود دین و شریعت صورت می گیرد. (تجربه دینی، ص ۲۸).

بنابراین آیین اسلام از اصول و فروع در طول این چهارده قرن فربه شده و در

نتیجه آمیزه است از تجربه نبوی، و تجربه عارفان. آیا واقعاً چنین است؟!

با کمال ارجی که عارفان و عارف دارند اما شطحات برخی از عارفان را نقطه مقابل توحید قرآن می دانیم. آنجا که عارفی جهان امکانی را عین خدا می داند، و می گوید: الحمد لله خلق الأشیاء وهو عینها «یا آنجا که مولوی، واجب و ممکن را پیش از بسط يك چیز می داند، که بعداً، میان آن دو جدایی فتنده است چنان که می گوید:

منبسط بودیم و يك گوهر همه  
بی سر و بی پا بُدیم آن سر همه  
يك گهر بودیم همچون آفتاب  
بی گره بودیم و صافی همچو آب  
چون به صورت آور آن نور سره  
شد عدد چون سایه های کنگره  
کنگره ویران کنید از منجنیق  
تا رود فرق از میان این فریق

عارف دیگری می گوید:  
در آن خلوت که هستی بی نشان بود  
به کنج نیستی عالم نهان بود  
وجودی عاری از قید مظاهر  
به نور خویشان در خویش ظاهر

نسوی دلبری با خویش می ساخت  
قمار عاشقی با خویش می باخت  
من مایل به قلم فرسایی در این موارد  
نیستم و گرنه تضاد تجربه نبوی - به اصطلاح حضرت عالی - با تجربه عارفان در مواردی فزون تر از آن است که در این نامه بگنجد.

## ۲. محمد ﷺ پیشتر است

در این مصاحبه حتی در عنوان آن بر بشر بودن پیامبر ﷺ تأکید شده است، و این جای شگفت است. مگر کسی بشر بودن او را انکار کرده است؟ باید واقعیت پیامبر را در این جمله جستجو کرد که: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾ (کهف/ ۱۱۰).

این جمله از آیه برای پیامبر دو موقعیت قائل است:

۱. بشری است مانند دیگر بشرها.
  ۲. بر او وحی می شود.
- بخش اول، جنبه اشتراك پیامبر با سایر انسان ها است و آن را می توان با اصول مادی گری تجزیه و تحلیل کرد.
- بخش دوم، جنبه وحیانی و غیبی

است، و آن قابل اندازه‌گیری و تجزیه و تحلیل به وسیله ابزار و ادوات مادی نیست، و به اصطلاح از مقوله «غیب» است، و درك كنه آن از توانایی انسان بیرون است، و باید به آن ایمان آورد، چنان که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (بقره/۳)

اصولاً قرآن، مسائلی را به عنوان «شهادت» و «غیب» مطرح می‌کند، هر چند هر دو، نسبت به خدا شهود و شهادت است، اما نسبت به ما انسان‌های محدود، برخی شهود و برخی دیگر غیب است. يك رشته واقعیات از آن نظر غیب است که ما حس شناخت آن را نداریم، از افق اندیشه ما دور است، مانند جهان برزخ، قیامت، و نبوت و وحی، باید اینها را با صفات آنها و نشانه‌های آنها شناخت، نه با جنس و فصل و نه با بیان کنه.

### ۳. مسأله خطیب و بلندگو

شما اعتقاد و باور عمومی مسلمانان را درباره وحی که به زلال بودن آن معتقدند و آن را از هر نوع آمیختگی با روحیات بشری بالاتر و برتر می‌دانند، تشبیه به

خطیب و بلندگو نموده‌اید، و در این زمینه چنین می‌فرمایید:

«تصویری که از محمد در ذهن شماست، گویا تصویر خطیب و بلندگو یا ضبط صوت جهت خطیب است، او می‌گوید و بلندگو آن را پس می‌دهد، یعنی پیامبر چون بلندگو طریقت و ابزاریت محض دارد».

با کمال پوزش ما هرگز مقام ربوبی و مقام رسالت را مانند خطیب و بلندگو نمی‌دانیم بلکه معتقدیم: «خدا پیام ده» و پیامبر «پیام آور» است. اما این پیام آوری با بلندگو بودن فرسنگ‌ها فاصله دارد که هرگز نمی‌توان بین آن دو مشابهتی اندیشید و آن این که: این پیام آور باید از نظر کمالات روحی و معنوی به مراتبی برسد تا گوش او علاوه بر حس مادی، گوش برزخی پیدا کند تا صدای فرشته را بشنود. چشم او چشم برزخی گردد تا صورت فرشته را ببیند و از نظر قدرت روحی به جایی برسد که در عین این که در عالم ماده است، عالم غیب را شهود کند، اما نلرزد و نترسد و خود را نبازد و وحی الهی را دریافت کند، و سر سوزن در آن تصرف نکند و به پیروانش

برساند، آیا موقعیت چنین فردی، موقعیت بلندگو است؟ خود را به سوی آن بگردانید».

### پیامبر و انتظار وحی

یکی از روشن‌ترین گواه‌ها بر این که مسأله وحی، میوه وجود پیامبر نبوده بلکه تاج افتخاری بر روح و روان او بوده این است که پیامبر در انتظار وحی می‌نشست. یهودیان به این بهانه که مسلمانان به سوی قبله آنان نماز می‌خواندند، مسلمانان را سرزنش می‌کردند و پیامبر الهی در این مورد، انتظار داشت که پاسخ قطعی از جانب خدا بشنود و پیوسته در انتظار وحی بود، و رو به آسمان می‌کرد، و روح و روانش با عالم بالا پیوند می‌خورد تا در این باره از طرف خدا وحی پدید آید چنان که می‌فرماید:

﴿قَدْ تَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضِيهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...﴾ (بقره/۱۴۴)

«نگاه‌های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان [برای تعیین قبله نهایی] می‌بینیم. اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود

از یکی از عارفان بزرگ نقل فرمودید که جبرئیل را هم پیامبر نازل می‌کرد. ما بیش از ۱۴ سال در محضر آن عارف بزرگ درس خواندیم و اندیشه‌های علمی او را چاپ و منتشر کرده‌ایم. من به خاطر ندارم چنین جمله‌ای فرموده باشد، و اگر هم گفته، سخن او قبل و بعدی داشته که مقصود او را روشن می‌کرده و گرنه آن عارف سالک که در جهان اسلام، انقلاب عظیمی بر پا کرد بر خلاف قرآن سخن نمی‌گوید. قرآن درباره نزول فرشتگان یادآور می‌شود که نزول آنها به امر خداست نه به امر پیامبر چنان که می‌فرماید: ﴿وَمَا نُنزِلُ إِلَّا بِالْأَمْرِ رَبِّكَ﴾ (مریم/۶۴)، جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی‌شویم.

و شاید مقصود آن عارف بزرگ این است که بر اثر دعای پیامبر و درخواست او جبرئیل شرفیاب محضرش می‌شد.

در سال هشتم بعثت، مشرکان قریش با یهود خیبر تماس گرفتند و چون آنها را دانایان شرایع پیشین می‌دانستند، از نبوت

حضرت محمد ﷺ سؤال کردند، آنان گفتند: سه مطلب را از او سؤال کنید، اگر پاسخ صحیحی داد آن نشانه نبوت اوست.

سه سؤال آنان مربوط به اصحاب کهف و ذوالقرنین و روح بود، و پیامبر گرامی ﷺ در پاسخ به آنان در انتظار وحی نشست، نه این که فوراً میوه‌ای از شجره وجودش بچیند و دربارهٔ آنان سخن بگوید. لذا وحی الهی او را چنین مورد خطاب قرار داد: ﴿يسألونك عن ذي القرنين قل سأتلو عليكم منه ذكراً﴾ (کهف/ ۸۳). «از تو دربارهٔ ذوالقرنین می‌پرسند، بگو به زودی بخشی از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد.»

آنگاه دربارهٔ سؤال سوم فرمود: ﴿ويسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي وما أوتيتم من العلم إلا قليلاً﴾ (اسراء/ ۸۵). «از تو دربارهٔ روح سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است.»

تصور می‌کنم این همه آیات که به درستی نظریهٔ عموم مفسران گواهی می‌دهد

برای اثبات آن کافی باشد. برگردیم به موضوع دیگر:

#### ۳. پیامبر، نه دانشمند؟

جنابعالی در هر دو مصاحبه صریحاً و تلویحاً «پیامبر را نبی می‌دانید نه دانشمند».

البته این هم از همان سخن‌های دو پهلو است. جملهٔ «نبی است» ترفیع مقام است، «نه دانشمند». نفی آگاهی او از علوم و دانش‌های انسانی است و گویا ناآگاهی او را چندان عیب نمی‌دانید!!، البته «نفی دانشمند» به این معنی که دانش، بسان دانش انسان‌های عادی زاییده فکر او نیست، مورد پذیرش همگان است.

اکنون مطالبی را تقدیم حضورتان می‌کنم:

قرآن یادآور می‌شود که ما اسماء را به آدم آموختیم. مسلماً مراد از اسماء، الفاظ و عبارات نیست، بلکه حقایق اشیا است، به گواه آن که می‌فرماید: ﴿وعلم آدم الأسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة﴾: «سپس اسما را [علم اسرار آفرینش را] به

«شما امور دنیایی را نیکوتر می‌دانید، و من کار آخرت را نیکوتر از شما می‌دانم».

یادآور می‌شوم این حدیث در صحیح مسلم است، و محققان دربارهٔ این حدیث نقدی دارند و مخلص در کتاب «الحديث النبوي بين الرواية والدراية» در این مورد بررسی دارد که گویا به نظر شما نرسیده است. آیا مضمون این حدیث، با زندگی پیامبر ﷺ تطبیق می‌کند؟ فرض کنیم پیامبر نه نبی بود و نه دانشمند، اما در هر حال در نقطه‌ای بزرگ شده است که سر سبد میوه‌های آنان خرما و بیشترین درختان آنجا را نخلها تشکیل می‌داد، آیا می‌شود پیامبر از این سنت دیرینهٔ الهی که عرب جاهلی از آن آگاه بود، آگاه نباشد؟ این به سان آن است که يك فرد بزرگ شده در مازندران از سنت‌های الهی دربارهٔ مرکبات و برنج آگاه نباشد.

شاگرد ممتاز پیامبر خاتم و اشرف خلائق، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب می‌گوید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي» و مسلماً سخن او تنها مربوط به عوالم غیبی نیست، بلکه از گستردگی خاصی برخوردار است. ایسا علی (ع) از چنین موقعیت

آدم آموخت، سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید نامهای اینان را برای من بازگو کنید».

دقت بفرمایید در دو کلمهٔ ذیل:

۱. «عرضهم».

۲. «بأسماء هؤلاء».

این ضمائر حاکی از آن است که اسرار را بر آدم عرضه کرد و او از حقایق اشیا و اسرار آفرینش آگاه است.

اکنون صحیح است که بگوییم:

خاتم پیامبران، اشرف و افضل پیام رسانیان و آن که شما دربارهٔ او چنین سروده‌اید:

بال در بال ملائكة به تماشای رسولان

طایر گلشن قدسی و تو خود عین مطاری

از بسیط‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین

علوم حتی علوم آن روز آگاه نبوده است.

حدیثی را از فصوص الحکم از «فص

شیشی» چنین نقل کرده‌اید: «پیامبر اکرم ﷺ

اعراب را از دخالت در لقاح گیاهان و از

گرده افشاندن از نخل‌های نر بر نخل‌های

ماده منع می‌کرد، چون درختان کم بار

شدند، به اشتباه خود پی برد و گفت:

علمی برخوردار بود و استاد بزرگوار برخوردار نبود؟! «ما لکم کیف تحکمون».

### تکامل یک بعدی عین نقص است

سخنان شما درباره تکامل روحی پیامبر نسبت به عوالم غیبی اگر اغراق آمیز نباشد در حد اثبات کمال است، او به جایی می‌رسد که جبرئیل را توان همراهی با او نیست. او از نظر قرب به مرحله‌ای می‌رسد که فاصله او کمتر از آنچه تصور می‌شود بوده است، چگونه این پیامبر تکامل یافته در امور غیبی، در جهان شهود در نازلترین درجه قرار می‌گیرد و آگاهی او درباره علوم طبیعی و فلکی در حد عرب جاهلی می‌باشد؟

این تکامل یک بعدی، به سان این است که کودکی، قلبش رشد کند، اما مغزش و سایر اعضایش به همان حالت بماند. اگر واقعاً آگاهی پیامبر نسبت به جهان طبیعت، در حد عرب جاهلی بود، پس مضمون آیات یاد شده در زیر چیست؟ آیا عرب جاهلی از مضمون آیات آگاه بود؟

۱. «ومن کل شیء خلقنا زوجین

لعلکم تذكرون» (ذاریات/ ۴۹). «از هر چیز یک جفت آفریدیم، شاید متذکر شوید».

آیا عرب جاهلی از جفت بودن هر موجود طبیعی و هر ذره از ذرات جهان آگاه بود؟

۲. «وتری الجبال جامدة وهي تمر مر السحاب صنع الله الذي اتقن كل شيء انه بكل شيء خبير» (نحل/ ۸۸).

«کوهها را می‌بینی و می‌پنداری که ساکن و جامدند ولی چون ابر در حرکتند، این آفرینش خداوندی است که همه چیز را درست و استوار آفریده است. او از کارهایی که شما انجام می‌دهید مسلماً آگاه است».

این آیه مربوط به حرکت کوهها در همین جهان است نه در قیامت، به گواه این که می‌گوید «صنع الله» و مسلماً روز قیامت روز صنع نیست، روز ویرانی کوهها است و شاید شما در نهاد ناآرام درباره این آیه سخن گفته باشید.

۳. «فلا أقسم برب المشارق والمغرب إنا لقادرون...».

«سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما توانایم...».

آیا عرب جاهلی آن روز از تعدد

مشرقها و مغربها آگاه بود؟ ما نظر شما را به آیات سه گانه که درباره کیفیت آفرینش انسان و رشد و نمو او در رحم سخن می‌گوید، جلب می‌کنیم، آیا بشر آن روز حتی بشر ذیروز از آنچه در این آیات آمده است آگاه بود؟

۱. «لقد خلقنا الإنسان من سلاله من طين\* ثم جعلناه نطفة في قرار مكين\* ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاماً فكسونا العظام لحماً ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين\* ثم إنكم بعد ذلك لَميتون\* ثم إنكم يوم القيامة تبعثون\* ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق\* وما كنا عَنِ الخلق غافلين» (سوره مؤمنون، آیه ۱۷-۱۲)

«و ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم؛ سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [=رحم] قرار دادیم؛ سپس نطفه را به صورت علقه [=خون بسته]، و علقه را به صورت مضغه [=چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم؛ و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!

سپس شما بعد از آن می‌میرید؛ سپس در روز قیامت برانگیخته می‌شوید! ما بر بالای سر شما هفت راه [=طبقات هفتگانه آسمان] قرار دادیم؛ و ما (هرگز) از خلق (خود) غافل نبوده‌ایم!».

۲. «يا أيها الناس إن كنتم في ريب من البعث فإنا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم من مضغة مخلقة وغير مخلقة لنبين لكم ونقر في الأرحام ما نشاء إلى أجل مسمى ثم نخرجكم طفلاً ثم لتبلقوا أسدكم ومنكم من يتوفى ومنكم من يرد إلى أزدل العمر لکيلا يعلم من بعد علم شيئاً ونسرى الأرض هامدة فإذا أنزلنا عليها الماء اهتزت وربت وأنبتت من كل زوج بهيج» (سوره حج، آیه ۵)

«ای مردم! اگر در رستخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که: ) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [=چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم!) و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می‌دهیم؛ بعد شما را به صورت طفل

بیرون می آوریم؛ سپس هدف این است که به حدّ رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می میرند؛ و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی دانند. (از سوی دیگر،) زمین را خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به حرکت درمی آید و می روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند!.

۳. «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَنَدٍ خَلَقَ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآتَى نُضْرُقُون». (سوره زمر، آیه ۶)

«او شما را از يك تن آفرید، و همسرش را از (نوع) او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد. او شما را در شکم مادرانتان آفرینی بعد از آفرینش دیگر، در میان تاریکی های سه گانه، می بخشد! این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف

می شود؟!».

به خاطر پرهیز از اطالۀ سخن، بررسی مضامین آیات را برعهده شما می گذارم، زیرا تشریح آنها و نکات دقیقی که در آنها نهفته، از حوصله مقاله بیرون است.

این نامه گنجایش آن ندارد که اعجاز علمی قرآن را در این جا منعکس کنیم، و فکر می کنم مطالعات قبلی شما نیز در این موضوع کافی باشد، ولی پیشنهادی دارم که حداقل کتاب «باد و باران» آقای بازرگان را مطالعه بفرمایید تا روشن شود چگونه ایشان از آیات مربوط به این دو پدیده اعجاز علمی قرآن را ثابت کرده است؟

### ۵. ما من حادث إلا وهو مسبوق بمادة ومدة

در مصاحبه آن عزیز، به این قاعده فلسفی اشاره شده و این که «هر حادثی، پیش از حدوث مسبوق به ماده و زمان است، و طبعاً وحی الهی نیز چون حادث است، از این قاعده مستثنی نیست بنابراین نمی توان وحی الهی را پیراسته از این دو دانست».

این سخن از مؤلف گرامی «نهاد

از دو علت را دارد:

۱. دانش بشری دانش تکامل پذیر و متحول و رو به رشدی بوده، و هیچگاه ثابت و صد در صد صحیح نیست. بنابراین آنچه ما آن را امروز علم می انگاریم، ممکن است فردا تکامل یابد، و تغییر کند و تعارض از بین برود.

۲. برداشت ما از وحی برداشت ناقصی بوده و نادرستی فهم ما مایه توهم تعارض شده باشد.

از این جهت نمی تواند بین این دو ناسازگاری وجود داشته باشد.

مثلاً روزگاری مسأله «داروینیسیم و تکامل انواع» مطرح گردید و لزره بر اندام گروهی از افراد افکنند که با خود فکر می کردند که نظریه تکامل انواع، چگونه با خلقت مستقل آدم سازگار است؟ زیرا طبق این اصل، ریشه همه موجودات زنده به يك موجود تك سلولی برمی گردد که بر اثر تکامل، به صورت انواعی درآمده اند، ولی چیزی نگذشت که «داروینیسیم» به «نتوداروینیسیم» و آنگاه به نظریه سومی به نام «جهش» یا «موتاسیون» تبدیل شد، و تازه، همگی فرضیه ای بیش نبوده و از نظر

نآرام، بسیار بعید است، قاعده یاد شده به شهادت برهان و دلیل و کلمات حکیمان اسلام مانند صدرالمتألّهین، و محقق سبزواری و غیرهما، مربوط به حادث مادی است، و ارتباطی به مجردات، بالأخص مقوله علم و معرفت و بالاتر از آن وحی الهی ندارد، چگونه این قاعده بر مجرد تطبیق شده و نتیجه هماهنگ با خواسته گرفته شده است؟!.

### ۶. ناسازگاری ظواهر قرآن با علم بشری

از موضوعاتی که در مصاحبه خود مطرح کرده اید و در کتاب تجربه نبوی نیز در این باره گفتگو کرده اید، مسأله ناسازگاری ظواهر قرآن با علم بشری است.

بسیار خوشوقتیم که تعبیر «ظواهر قرآن» را به کار برده اید، نه خود قرآن، و بهتر بود که می گفتید ناسازگاری برداشتهای بشری ما از قرآن با علم بشری.

اصولاً بین علم و وحی خطا ناپذیر کوچکترین تعارضی نمی تواند وجود داشته باشد. اگر تعارضی به چشم بخورد، یکی



علمی ثابت نشده‌اند، باش تا صبح دولتت بدمد!

اکنون برگردیم به مواردی که شما آن را ناسازگار قلمداد کرده‌اید و شاید قبل از شما هم دیگران چنین فکر کرده‌اند. پیش از بررسی این موارد، نظر شما را به گفتار ابن عباس جلب می‌کنیم:

ابن عباس، مفسر زبردست قرآن و شاگرد ممتاز امیرمؤمنان علیه السلام می‌گوید: «القرآن یفسره الزمان»، گذشت و دست یابی بشر به دستاوردهای علمی نو، حقایق قرآن را آشکار می‌سازد.

انجستین نیز می‌گوید: بشر از نردبان دانش، چند پله بیشتر بالاتر نرفته است و تا صعود به قله‌های اسرار هستی، فاصله زیاد است.

با توجه به این دو گفتار، شایسته‌تر برای جنابعالی و محققان دیگر این است که از شتابزدگی در داوری درباره وحی و حقایق قرآنی پرهیزند و بگذارند زمان و پیشرفت علمی، پرده از واقعیات بردارند تا روشن شود که وحی خطاناپذیر در گزارش‌های خود راه خطا نرفته است.

پی افکنان دانش‌های بشری در باره

علوم فلکی می‌گویند: دستاوردهای بشر در شصت سال اخیر، در مورد جهان بالا، با مجموع اطلاع بشر در طول قرن‌ها برابری می‌کند، اگر بیشتر نباشد. و پس از شصت دیگر و... پیشرفت‌های علمی، این حمله به شکل دیگر تکرار خواهد شد.

### الف. مسأله هفت آسمان

درباره هفت آسمان، و به تعبیر قرآن «سبع سماوات» مفسران سخنانی گفته‌اند ولی باید توجه نمود که قرآن در حالی که از هفت آسمان سخن می‌گوید ولی همه آنچه را که در چشم انداز بشر قرار گرفته آسمان دنیا می‌داند، در این صورت آن شش آسمان در قلمرو رؤیت بشر امروزه نیست چنان که می‌فرماید:

﴿إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ...﴾

«ما آسمان نزدیکتر را با چراغهایی آراستیم و آنها را از رخنه شیاطین حفظ کردیم...»

بنابراین، از نظر قرآن آسمان‌های دیگر از چشم ما پنهان است و به امید این که دانش بشر پیش رود و از آنها هم چیزی

در اختیار بگذارد.

این حقیقت در صورتی روشن می‌شود که توجه داشته باشیم قرآن عالم ماده و بالاخص عالم بالا را پیوسته در حال گسترش می‌داند، یعنی پیوسته بر عرض و طول جهان افزوده می‌شود، هر چند برای ما ملموس نباشد چنان که می‌فرماید:

﴿وَالسَّمَاءِ بَنِينَاهَا بَأْيْدِنَا لَمُوسِعُونَ﴾ (ذاریات/ ۴۷).

«ما آسمان را به قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم».

با توجه به این دو آیه، شناخته نشدن بیش از يك آسمان به وسیله علم امروز گواهی بر نفی آسمانهای دیگر نیست.

### ب. مس شیطان

یکی از نقاط ناسازگاری ظواهر قرآن با علم امروز این است که دیوانگی را معلول مس شیطان می‌داند و شما در این مورد آورده‌اید:

آیه الله طالقانی پا را فراتر می‌نهد و در «پرتوی از قرآن» در تفسیر آیه ﴿كَالَّذِي يَتَخَبَّطُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ (بقره/ ...) آشکارا می‌گوید: «دیوانگی را ناشی از

الف) دیو زدگی و دچار بیماری صرع و اختلالات روانی ناشی از آن شدن.

ب) میکروبی که در مراکز عصبی نفوذ می‌کند.

ج) وسوسه و انگیزنده اوهام و تمنیات.

از این سه احتمال، آن چه به حسب ظاهر کلام، مورد قبول مرحوم طالقانی است، همانا احتمال سوم است؛ به گواه عبارت‌هایی که قبل از ذکر احتمالات یاد شده، آورده است، اینک عبارت‌های وی: «چون رباخواری، انحراف از مسیر انسانی و طبیعی است، رباخوار دچار خبط زدگی در اندیشه و آشفتگی می‌شود... و خوی کینه جوئی و بداندیشی نسبت به مردم نیز در او راسخ می‌شود... در هر حال،

پیوسته در نگرانی و آشفتگی به سر می برد و به خود می پیچد. این حالات در گفتار و کردار و حرکات چشم و دست و پایش نمایان است... «پرتوی از قرآن، ج ۲، ص ۲۵۳-۲۵۲». بنابراین عبارت «منشأ وسوسه و انگیزنده اوهام و تمنیات»، اشاره به همین مطالب است. ظاهر این عبارت دلالت بر این دارد که وی همین احتمال را برگزیده است. بنابراین، این که مرحوم طالقانی آیه را مطابق فرهنگ عرب جاهلی معنا کرده است، نسبت درستی نیست.

ثانیاً: فرض مدخلیت شیطان و جن در بیماری صرع و اختلالات عصبی و روانی، با استناد آن به اسباب طبیعی منافات ندارد، زیرا تأثیر اسباب غیر طبیعی در حوادث طبیعی در طول اسباب و علل طبیعی است، نه در عرض آنها، چنان که تأثیر اراده الهی در پیدایش حوادث طبیعی که قابل انکار نیست، به همین شیوه است.

حضرت عالی شاگرد مرحوم مطهری هستید، طبعاً این اصل برای شما مسلم است که علم بشری یعنی علم مستند به لایراتوار و تجربه، حق اثبات دارد، نه حق

نفی. علم می تواند بگوید: فلان عامل مادی در جنون مؤثر است، اما حق ندارد بگوید: عامل دیگری در جنون مؤثر نیست، و هیچ بعید نیست که در برخی از جنونها عامل غیبی نیز مؤثر باشد، و به قول مرحوم علامه طباطبایی «آن چه آیه بر آن دلالت دارد بیش از این نیست که دست کم بعضی انواع دیوانگی مستند به مس جن است و استناد جنون به عللی چون شیطان، موجب ابطال علل طبیعی نیست، بلکه علل غیر طبیعی در طول علل طبیعی هستند نه در عرض آنها».

از همه اینها بگذریم، مجموع آیه چندان معنی روشنی ندارد که آن را با علم ناسازگار بدانیم و یا بگوییم که وحی الهی با منطق آن روز مردم سخن گفته است.

### ۳. رجم شیاطین با شهاب

گفته اید:

«استاد شما علامه سید محمدحسین طباطبایی در تفسیر «المیزان» با صراحت و صداقت علمی تمام در تفسیر استراق سمع شیاطین و رانده شدنشان با شهاب های آسمانی (سوره

صافات آیات ۱-۱۰) می گوید: تفاسیر همه مفسران پیشین که مبتنی بر علم حیات قدیم و ظواهر آیات و روایات بوده باطل است. امروزه بطلان آنها عینی و یقینی شده است».

شگفتا در این گفتار علامه طباطبایی چه مشکلی هست، جز این که برداشت مفسران از آیه ناصواب باشد، زیرا هیچگاه نمی توان فهم بشری را در تمام موارد، صحیح و استوار خواند.

افزون بر این یادآور شدیم، علم، حق اثبات دارد، نه نفی. این مسائل غیبی که شیاطین به وسیله شهابها از نفوذ در آسمانها باز داشته می شوند، مسأله غیبی است بالاخص در آنجا کلمه «الملا الأعلى» آمده است: (لا یسمعون إلی الملا الأعلى).

قهرآ این «ملا اعلی» یک مقام تجرد و مقام برتر از ماده است. طبعاً شهابی که برای طرد آنان مأمور است، مناسب مقام خود خواهد بود، و تفسیر علامه با توجه به این جملات که می گوید: «غرض از آسمان به قرینه «الملا الاعلی» شاید عالم ملکوت باشد که مسکن ملائکه است» درست به نظر می رسد.

### چند نصیحت پدران

۱. عزیزم شما در این نامه خود، متجاوز از ۴۰ بیت از مولوی و و گاهی از غیر او نقل کرده اید و کوشش نموده اید که مقاصد خود را با مضامین اشعار او تطبیق دهید، ولی شایسته بود که فارغ التحصیل دبیرستان علوی و شاگرد مطهری درباره تحقیق در حقیقت وحی به خود قرآن مراجعه کند و از خود قرآن این مسأله را بپرسد و با استنطاق آیات، مشکل را حل کند؟

۲. اگر من در نامه خود نوشته ام «عواملی در کار است تا از شما بهره کشی کنند» مقصودم این است که سخنان جنابعالی در زمانی مطرح می شود که غرب و غربیان کمر بر اهانت به پیامبر اکرم ﷺ بسته اند و مصاحبه اول و دوم شما درست در زمانی مطرح می شود که نشریات دانمارکی کاریکاتورهای موهن بر ضد پیامبر اسلام ﷺ را منتشر کرده اند، و نماینده ملحد پارلمان هلند می خواهد با نمایش فیلمی قرآن را در انتظار، زشت و ناموجه جلوه دهد.

۳. در مصاحبه آمده است: من مایلم پس از بازگشت به ایران در صورت امکان از حضرت آیت الله دعوت کنم تا محیطی امن و آرام، گفتگویی حضوری صورت پذیرد.

من از این پیشنهاد بسیار خوشحالم، به نشانه آن که آن مذاکره حضوری در خانه جناب آقای فاضل میبدی، به ابتکار من بوده، هم چنان که دعوت جنابعالی به دیدار از مؤسسه امام صادق علیه السلام به درخواست من صورت پذیرفت، اما من از مناظره به این معنی که خودنمایی نمایم و خویش را مطرح کنم، بدورم، بلکه آرزوی من این است که در هر محیطی که شما بپسندید بحث و گفتگوی علمی را تا روشن شدن حقایق، ادامه دهیم.

۴. در پایان نامه خود آورده‌اید: به حکم وظیفه وجدانی از حضرت آیت الله می‌طلبم تا در مقابل انحرافات عملی و اخلاقی نیز ساکت نشینند و اگر ظلم و جفایی بر مظلومی می‌رود آرام نگیرند، و به پیمان خداوند با عالمان وفادار باشند و با جفاکاران همسویی نکنند و در این طریق، مثال و اسوه دیگران باشند.

آیا این جمله‌ها، بی‌لطفی و بی‌حرمتی نسبت به اینجانب نیست؟ کی ما با جفاکاران همسو بوده‌ایم و هم کاسه؟! بنده هشتاد و اندی سال از عمرم می‌گذرد، از روزی که خود را شناختم جز با قلم و کتاب، تدریس و تبلیغ، کاری نداشته‌ام و پیوسته حدیث پیامبر را گوشزد می‌کردم که «لن تقدس أمة لم يؤخذ للمظلوم حقه من الظالم غیر متع».

ولی توجه داشته باشید که امروز ظلمی که بر رسول خدا و مسلمانان صورت می‌گیرد، در تاریخ سابقه نداشته است و دولتهای ظالم و غاصب از يك سو بر شخصیت رسول اکرم ﷺ و تعلیمات بشردوستانه او می‌تازند و از سوی دیگر حقوق و آزادی‌های پیروان او را آشکارا زیر پا می‌گذارند.

اکنون بیایید با هم عهد ببندیم که در این کارزار، جانب مظلوم را بگیریم و با ستمگر درافتیم و حق مظلوم را بستانیم و با کمال افتخار از مظلوم دفاع کنیم.

قم - مؤسسه امام صادق علیه السلام

جعفر سبحانی

۸۶ / ۱۲ / ۲۲